

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نتیجه بحث در احکام وضعیه به اینجا رسید که اگر در حدیث رفع بخواهیم به صحیح بزنطی هم استناد کنیم، انصاف این است که صحیح بزنطی و لو در دو سه مورد حدیث رفع در احکام وضعیه تطبیق داده شده، اما از مواردی است که عرف به خوبی الغای خصوصیت می‌کند و با الغای خصوصیت در جمیع عقود و ایقاعات می‌توانیم بگوییم حدیث رفع حکم وضعی را برمی‌دارد؛ البته مشروط به آن شرایط دیگر باشد؛ یعنی بر خلاف امتنان نباشد و همچنین صدورش از مکلف موضوعیت داشته باشد؛ و به مکلف انتساب داشته باشد؛ اما با قطع نظر از صحیح بزنطی، گفتیم: ما باشیم و حدیث رفع، نمی‌توانیم بگوییم "ما لا يعلمون" در احکام وضعیه جریان دارد؛ چون رفع ظاهری در احکام وضعیه معنا ندارد؛ و رفع در "ما لا يعلمون" رفع ظاهری است؛ اما بقیه فقرات در همه احکام وضعیه جریان دارد. این نتیجه بحث‌های گذشته بود.

بررسی مسأله 8 کتاب عروة الوثقی در مورد مبطلات نماز

عرض کردیم فرعی در کتاب الصلاة موجود است که مناسب است این فرع را هم عنوان کنیم. در مسئله 8 از مبطلات صلاة مرحوم سید در عروه بیان می‌کنند "لا فرق في البطلان بالتكلم" تکلم یکی از مبطلات نماز است و "لا فرق بين أن يكون هناك مخاطب أم لا وكذا لا فرق بين أن يكون مضطراً في التكلم أو مختاراً" اگر کسی مضطر به تکلم در نماز شد، باز هم نماز باطل است. "نعم التكلم سهواً ليس مبطلاً" تکلم سهوی مبطل نیست.

بحث این است که اگر ما باشیم و حدیث رفع، بعد از اینکه اثبات کردیم حدیث رفع در احکام وضعیه هم جریان دارد، یکی از احکام وضعیه مانعیت است؛ تکلم قاطعیت و مانعیت برای نماز دارد. اگر کسی اضطراب پیدا کرد، حدیث رفع می‌گوید حالا که اضطراب پیدا کردی، تکلم لیس بقاطع و لیس بمانع؛ اگر سهواً در نماز تکلم کرد، لیس بمانع. یا نسبت به استدبار، اگر کسی در نماز استدبار به قبله پیدا کرد اضطراب را یا سهواً، ما باشیم و حدیث رفع، باید بگوییم این مبطل نماز نیست؛ و لذا، برخی مثل مرحوم سبزواری در مذهب الاحکام جلد 7 صفحه 181 می‌گوید: "نعم يمكن القول بالصحة في مورد الاضطراب لحدیث الرفع لأن وروده مورد التسهيل والامتنان يقتضي رفع المانعية أيضاً" چون این حدیث برای تسهیل و امتنان وارد شده، رفع مانعیت را اقتضا می‌کند. ظاهر همین است؛ یعنی ما باشیم و حدیث رفع، باید بگوییم حدیث رفع جریان دارد.

کلام مرحوم محقق خویی

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در جلد 15 شرح عروه در موسوعه‌شان در صفحه 444 می‌فرمایند: "ربما يتمسك للتصحيح في مورد الاضطراب أو الاكراه بحدیث الرفع" در مورد اضطراب بعضی به حدیث رفع تمسک کرده و گفتند: اگر کسی به تکلم اضطراب

پیدا کند، اشکالی ندارد و نمازش باطل نیست. "بدعوی آن مفاده عدم قاطعیه التکلم الناشئ عنهما" تکلم ناشی از اکراه یا اضطراب اشکالی ندارد و قاطع نیست به خاطر حدیث رفع. خود مرحوم آقای خوئی هم از کسانی است که تصریح می‌کند حدیث رفع اختصاص به احکام تکلیفیه ندارد و در احکام وضعیه هم جریان دارد. ایشان دو اشکال در اینجا وارد کرده‌اند.

اشکال اول مرحوم محقق خوئی بر جریان حدیث رفع در این مسأله

اشکال اول این است که حدیث رفع به مجعول استقلالی اختصاص دارد؛ چه مجعول تکلیفی باشد و چه مجعول وضعی. حدیث رفع نسبت به حکم و مجعولی جریان دارد که بالاستقلال جعل شده باشد؛ مثل اینکه می‌گوییم "الخمير حرام" و حرمت بالاستقلال برای خمر جعل شده است. اگر کسی اضطراب به شرب خمر پیدا کرد، حدیث رفع این حرمت را برمی‌دارد؛ اما در جایی که مجعولی غیر استقلالی است، مثل اینکه می‌گوییم وجوب يك جزئي ضمنی است یا جزئیتش انتزاع می‌شود از يك مرکبی؛ جزئیت، شرطیت و مانعیت از مجعولات غیراستقلالی هستند؛ یعنی شارع استقلالاً و ابتدا به ساکن نمی‌آید جزئیت و یا شرطیت را جعل کند؛ شارع می‌آید مرکبی را واجب می‌کند و ما بعداً می‌آییم از مرکبی که واجب شده، جزئیت را و وجوب آن جزء را انتزاع می‌کنیم. لذا، اینها تابع منشأ انتزاع هستند. وقتی تابع منشأ انتزاع شدند، جعل استقلالی ندارند، و وقتی جعل استقلالی نداشتند، دیگر مشمول حدیث رفع نیستند.

پاسخ اشکال اول مرحوم محقق خوئی بر جریان حدیث رفع در این مسأله

این اشکال اول مرحوم آقای خوئی. ما برای این اشکال چند پاسخ و چند مطلب داریم.

اشکال و مطلب اول این است که از کجای حدیث رفع این اختصاص را استفاده فرمودید؟ حدیث رفع می‌گوید "رفع ما اضطروا اليه" و این عمومیت و اطلاق دارد؛ شما از کجا استظهار فرمودید که حدیث رفع به رفع احکام مجعوله استقلالیه اختصاص دارد؛ ما منشأیی برای این ظهور نداریم. ما رفع را به رفع تشریعی معنا کردیم و گفتیم آن چه در دایره تشریع قرار می‌گیرد، حتی اگر انحلال هم نباشد و اجزای مرکب وجوب ضمنی نداشته باشند، باز حدیث رفع شامل آنها می‌شود. آنچه به عالم تشریع مربوط است، شارع می‌گوید اگر به آن اضطراب پیدا کردی، حدیث رفع آن را برمی‌دارد؛ حتی اگر به ترک جزئی اضطراب پیدا شد، حدیث رفع جزئیتش را برمی‌دارد.

در مانحن فیه کسی مضطر شده که در نماز حرف بزند، می‌گوییم تکلم مانعیت دارد ولی الآن به آن اضطراب پیدا شده است، مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند حدیث رفع این مانعیت را بر نمی‌دارد؛ این قاطعیت را بر نمی‌دارد. چرا؟ به دلیل این که حدیث رفع آن حکمی که به صورت استقلالی جعل شده را برمی‌دارد؛ اما احکام ضمنیه که در واجبات ارتباطیه هست را بر نمی‌دارد. پس، اشکال اول این شد که منشأیی برای این ظهور نداریم؛ بلکه رفع در این حدیث رفع تشریعی است و آنچه که در دایره تشریع قرار دارد را صلاحیت دارد که آن را بردارد.

اشکال دوم این است که همین جزء یا همین تکلم که عنوان مانعیت دارد، قابلیت جعل استقلالی هم دارد. شارع می‌تواند بفرماید "التكلم مبطل للصلاة؛ التكلم مانع عن الصلاة"؛ بله، يك وقت است که دلیل می‌گوید "إذا تكلمت في الصلاة فأعد صلاتك" اگر در نماز حرف زدی نمازت را اعاده کن؛ و می‌آییم از این دلیل مانعیت را انتزاع می‌کنیم می‌شود يك امر انتزاعی؛ در حالی که منافاتی ندارد با اینکه قابلیت جعل استقلالی هم داشته باشد؛ یعنی دلیلی نداریم که اگر يك چیزی انتزاعی شد، قابلیت جعل استقلالی هم نداشته باشد. در برخی از امور، بله، منتزاع تابع منشأ انتزاع است؛ مثل ابوت و بنوت؛ اما در احکام شرعیه، شارع می‌تواند مانعیت را بالاستقلال جعل کند؛ اشکالی ندارد. این دو اشکال بر مطلب اول ایشان وارد است.

اشکال دوم مرحوم محقق خویی بر جریان حدیث رفع در این مسأله

اما اشکال دوم مرحوم آقای خویی، می‌فرمایند: "أن مورد الاضطراب أو الاكراه في محل الكلام إنما هو فرد من الافراد لا نفس طبيعة المأمور بها" مورد اضطراب یا اکراه يك فردي از افراد نماز است؛ کسی که در نماز اضطراب به تکلم پیدا کرده است، از اول خصوص نمازی که نیم ساعت بعد از وقت خوانده، این است که مأمور به نیست؛ کلي آن مأمور به است؛ و نسبت به کلي اضطراب نیست؛ یعنی آن چیزی که نسبت به آن اضطراب هست، مأمور به نیست؛ و موردی که مأمور به است، اضطراب نیست. بعد می‌فرمایند "الرفع لا يتعلق إلا بما تعلق به الوضع" رفع تعلق پیدا نمی‌کند به آنچه که وضع به آن تعلق پیدا کرده است؛ رفع هم باید به همان کلي تعلق پیدا کند که وضع به آن تعلق پیدا کرده است.

پاسخ اشکال دوم مرحوم محقق خویی بر جریان حدیث رفع در این مسأله

جواب این اشکال هم روشن است. اگر کسی در تمام وقت مضطر به تکلم باشد، مثل بعضی از افرادی که کسالت‌های خاصی دارند و بی اختیار حرف می‌زنند؛ اضطراب به تکلم دارند و گاه از اول وقت تا آخر وقت اضطرابشان باقی است؛ به مرحوم آقای خوئی می‌گوییم اگر کسی در جمیع وقت اضطراب پیدا کرد - خود ایشان هم این مطلب را در فقه فرموده‌اند؛ اما در اصول آنجا که اضطراب و اکراه مستوعب تمام وقت باشد را قبول کردند - در این مورد چه می‌فرمایید؛ اینجا باید بگویید حدیث رفع می‌گوید مانعیت برداشته شده است.

جمع‌بندی مطالب در مورد مسأله 8

بنابراین، این دو اشکالی که مرحوم آقای خوئی در فقه بیان کردند، وارد نیست. ما باشیم و حدیث رفع، این حدیث در مثل این مورد جریان دارد؛ حدیث رفع می‌گوید بین تکلم اضطرابی و تکلم سهوی و نسیانی فرقی نیست. به مرحوم آقای خوئی عرض می‌کنیم اگر کسی در نماز نسیاناً حرف زد، چه؟ می‌فرمایند **لیس بمبطل**. می‌گوییم چرا؟ می‌فرماید چون حدیث رفع گرفتار این دو اشکال است، به آن تمسک نمی‌کنیم، بلکه به خاطر روایاتی است که بیان کرده‌اند تکلم عمدی مبطل نماز است؛ مثل "إذا تكلم عمداً فهو مبطل للصلاة".

در اینجا نیز ما يك دقت دیگری داریم؛ و آن این است که مطلبی در فقه وجود دارد که این مطلب خیلی مهم است. در فقه گاه ائمه معصومین (ع) در مواردی مصادیق قاعده‌ای را ذکر می‌فرمودند و به آن قاعده هم اشاره نمی‌کردند؛ مثلاً در باب ضمان، در موارد متعددی از امام سؤال می‌کنند اگر کسی فلان مال را برداشت، آیا ضمان دارد. می‌فرمودند: بله، **فيه ضمان**. و این بر طبق قاعده علی الید است؛ یا در بحث فراغ و تجاوز همینطور است.

ما در بحث قاعده لاجرح در فقه به مواردی این‌چنینی برخورد کردیم. در فقه این موارد زیاد است و متأسفانه روی این نکته‌ای که عرض می‌کنم هنوز محققین کاری نکردند؛ و اگر کسانی بتوانند این کار را انجام دهند، فقه يك چهره دیگری پیدا می‌کند. یکی از آن موارد همین حدیث رفع است. ببینید در روایات وارد شده است "إذا تكلم عمداً فهو مبطل للصلاة" چرا قید عمداً را شارع آورده است؛ اینکه در روایت آمده تکلم عمدی مبطل نماز است، به خاطر حدیث رفع است؛ یعنی ما چون يك قاعده کلي داریم که "رفع عن أمتي تسع" یکی هم نسیان است؛ معنایش این است که اگر کسی نسیاناً کاری کرد، مثلاً در نماز حرف زد؛ برداشته می‌شود. امام (ع) در این روایت یکی از مصادیق حدیث رفع را بیان می‌کنند، بدون آن که به حدیث رفع اشاره کنند.

کلام مرحوم امام خمینی در مورد منشأ حدیث رفع

این نکته در کلمات امام (رض) در کتاب البیع شان هست. فرموده‌اند: خود حدیث رفع از این آیه قرآن گرفته شده است که (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نُسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا) و (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ). این معنا را مفسرین هم می‌گویند. بعد از اینکه پیامبر این دعا را کردند، پیغمبر فرمود: "رفع عن أمتي تسع الخطأ والنسيان..." همچنین امام (ره) این نکته را دارند که آیه (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) که در مورد قضیه عمار وارد شده و او را بر سب پیامبر وادار کردند؛ ایشان می‌فرمایند چون ریشه حدیث رفع این آیات است و در مورد سب هم احکام تکلیفیه وجود دارد و هم احکام وضعیه، اگر کسی سب النبی کرد هم کار حرام کرده و هم حکم وضعی دارد، نجس می‌شود، کافر می‌شود و از اسلام خارج می‌شود، حدیث رفع می‌گوید اگر کسی مکره بر سب النبی شد، اشکالی ندارد؛ هم حکم تکلیفی را برمی‌دارد و هم حکم وضعی را. بنابراین، به مرحوم آقای خوئی عرض می‌کنیم این که شما می‌فرمایید در تکلم سهوی روایت داریم که اگر کسی عمداً حرف بزند مبطل است، می‌گوییم ریشه آن روایات برمی‌گردد به حدیث رفع؛ و وجه دیگری ندارد. بنابراین، علی القاعده - باز عرض می‌کنم که کاری به اجماع و ادله دیگر نداریم - يك فقيه باشد و حدیث رفع، می‌گوییم بین تکلم اضطراری و نسیانی فرقی نیست. حواشی عروه را مراجعه کنید، تنها کسی که با عبارت سید یک مقدار مخالفت کرده، امام (ره) است.

سید فرموده "لا فرق بين أن يكون مضطراً في التكلم أو مختاراً"؛ امام (ره) در حاشیه می‌فرمایند "على الاحوط". منشأ این قول و حاشیه امام (ره) این است که احتمال می‌دهیم حدیث رفع در مورد اضطرار جاری شود؛ اگر جاری شود، نباید مبطل باشد. حالا شاید اجماعی وجود داشته باشد و بگوییم احتیاط این است که مبطل برای نماز است. يك مطلبی هم از صاحب جواهر وجود دارد که در جلد 11 صفحه 39 ذکر شده است؛ خودتان مراجعه کنید. ما بحث حدیث رفع را همین‌جا تمام می‌کنیم.

تعطیلاتی که در پیش دارید، واقعا یکی از کارهایتان این باشد که ببینید فقها در چه مواردی به حدیث رفع تمسک کرده‌اند؟ در این موارد دقت کنید تا اصول برای شما کاربردی شود ان شاء الله دو هفته تعطیل است، بعد از دو هفته، روز چهاردهم فروردین که روز شنبه است، می‌آییم و بحث دیگر روایات برای برائت را ادامه می‌دهیم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.